

نگاهی به اندیشه‌های «مها تما گاندی»

قدرتِ عشق

محمد صادقی

حکومت‌های ستمگر، فریبکار و دروغگویی فراوانی را در طول تاریخ سراغ داریم که بر اثر مبارزه نیروهای رقیب، شورش مردم یا تهاجم خارجی نابود شده‌اند اما آیا در پی نابودی آنها ستم، فریب و دروغ هم نابود شده است؟ واقعیت این است که ستم و بی‌عدالتی، در سراسر تاریخ وجود داشته (و همچنان نیز وجود دارد) و بر ضد آن نیز انسان‌های زیادی به مبارزه پرداخته و بسیاری نیز در این مسیر شکنجه شده، به زندان افتاده و جان خود را از دست داده‌اند. با وجود استقامت‌ها و فداکاری‌های فراوان در طول تاریخ، این نیز واقعیت دارد که ستم و بی‌عدالتی متوقف نشده، بلکه کم و بیش در شکل‌های مختلف استمرار یافته و تکرار شده است. پرسش این است که این چرخه چگونه شکل گرفته؟ اگر به این پرسش بیندیشیم، می‌بینیم که (غیر از مبارزه بر پایه عدم خشونت) برای برانداختن قوانین ستمگرانه و حکومت‌های ستمگر که همواره برای پایداری خود به خشونت تکیه می‌کنند از ابتدا یا از جایی به بعد، تکیه بر خشونت چاره کار در نظر گرفته شده است، در حالی که خشونت جز خشونت نمی‌آفریند و اینکه بتواند خشونت را متوقف کند، توهمی است که دستاوردی جز ویرانی ندارد. به تعبیر مولانا جلال‌الدین: «خون به خون شستن محال است و محال» و با تاسف باید گفت که انباشتِ نادانی و کج‌اندیشی در طول تاریخ مانع از شنیدن چنین سخنی شده است. سخنی که فهم آن می‌تواند عالمی را از ویرانی نجات دهد.

عشق و نفرت

در حقیقت، وجود نفرت و عدم وجود عشق است که چرخه خشونت را شکل می‌دهد و مجالی برای توقفِ ستم و بی‌عدالتی باقی نمی‌گذارد. عشق و نفرت، در زندگی روزانه، در رابطه با خویش، در رابطه با انسان‌های دیگر و در رابطه با طبیعت و هستی، آثار متفاوتی دارند. وقتی انسان از عشق پُر میشود با خود و با جهان در صلح قرار می‌گیرد و

وقتی از نفرت پُر میشود، با خود و با جهان در جنگ قرار می‌گیرد. دقت کنیم که سخن گفتن از عشق و تکیه بر آن، نشانه ضعف در برابر دستگاه ستم یا توقف در راه مبارزه نیست، بلکه به معنای آن است که در مبارزه با ستم نیز به دو شکل (1. با درونی سرشار از عشق و 2. با درونی سرشار از نفرت) می‌توان ایستاد. یعنی می‌توان با عشق به مردم، به مبارزه با ستم پرداخت و نیز می‌توان با نفرت از ستمگر به مبارزه پرداخت که این دو متفاوت است، زیرا وقتی انسان درون خود را با خشم و کینه و نفرت پُر کند و بی‌روراند، بیش از هر چیزی می‌تواند به ستمگری دیگر تبدیل شود. درون آکنده از نفرت، فقط و فقط نفرت‌پراکنی را تشدید می‌کند و درونی که لبریز از عشق باشد به جهان صفا می‌بخشد. مصطفی ملکیان، سخنی درباره عشق و دلبستگی دارد که بسیار راهگشاست. او می‌گوید: عشق آری، دلبستگی نه! (عشق، به معنای اینکه من خودم را برای تو می‌خواهم و دلبستگی، به معنای اینکه من تو را برای خودم می‌خواهم) عشق، در این تعریف، هم انسان را به کمال می‌رساند و هم به بهسازی وضع جامعه کمک می‌کند، زیرا انسان در چنین حالتی است که می‌تواند در خدمت مردم باشد. اما کسی که بر اساس نفرت از ستمگر راه می‌پیماید، سرانجام می‌خواهد در جای ستمگر قرار گیرد. واقعیت این است که تهی شدن انسان از عشق، هم به او و هم به روابط عاطفی و اجتماعی آسیب می‌رساند، و در نتیجه صفای جامعه دچار رکود می‌شود. اما انسانی که از عشق پُر است، اگر از کسی ستم، بی‌وفایی و آزاری هم ببیند، خودش را لااقل در نفرت گرفتار نمی‌کند. یعنی چون کسی او را در بیرون ضایع کرده، موجب نمی‌شود در درون هم خود را ضایع و گرفتار نفرت کند، بلکه پاسخ را با عشق می‌دهد. چنین نگرش و رفتاری است که انسان را در وضعیت صلح با خویش قرار می‌دهد و این مقدمه بهسازی اجتماعی نیز هست. بنابراین، انسانی که در پی اصلاح وضع اجتماعی و سیاسی است باید بر اساس عشق به مردم حرکت کند و این عشق باید دربردارنده همه انسان‌ها باشد، حتی انسان‌های ستمگر، زیرا انسان ستمگر نیز بر اثر جهل، سوءنیت و کمبود عشق به کارهایی دست می‌زند که مایه درد و رنج دیگران می‌شود. گاندي می‌گوید: «ضرب‌المثل معروف «از گناه تنفر داشته باش نه از گناهکار» را همه میدانند اما کمتر کسی بدان عمل می‌کند. به همین علت سم نفرت و انزجار در جهان پراکنده می‌شود.»¹

خودسازی و استقلال

گاندي در مبارزه با نظام طبقاتی هند و نیروهای استعمارگر انگلیسی بر اساس عشق به انسان‌ها راه می‌پیمود. او باور داشت که عدم خشونت، دوست داشتن کسانی که دوستان دارند نیست، بلکه دوست داشتن کسانی

است که از ما متنفر هستند. بنابراین از هندی‌هایی که به برخی هندی‌های دیگر ستم می‌کردند و انگلیسی‌هایی که به هندی‌ها ستم می‌کردند، نفرت نداشت، بلکه از ستم متنفر بود. گاندي نيکي و سعادت را براي همه انسان‌ها مي‌خواست. يعني چنين نبود که نيکي و سعادت را براي بخشي از مردم هند بخواهد يا براي نيروهاي استعمارگري که مسلط بر هند بودند، خواهان مرگ و نيستي باشد. او مي‌گفت: «من به‌طور کلي انگليسي‌ها را بدتر از هيچ ملت ديگري روي زمين نمي‌دانم. اين افتخار را دارم که بسياري از انگليسي‌ها را عزيزترين دوستان خود بنامم... دشمني من عليه آنها نيست، عليه سلطه آنهاست... در دل من هيچ کينه‌اي حتي نسبت به يك انگليسي نيست.»² در نگرش و روشي که او برگزید، تفاوتی که عشق و نفرت در راه مبارزه با ستم و بي‌عدالتي ايجاد مي‌کنند به روشني ديده ميشود.

گاندي را مهاتما (روح بزرگ) مي‌خواندند، اما او به اين خاطر احساس شادي و خرسندي نمي‌کرد، زيرا قبل از هر چيزي در مبارزه با نفس کوشا بود و تکبر نداشت. او قدرت‌طلب و جوياي جاه و مقام نبود و عمر خويش را نيز با ثروت‌اندوزي تباه نکرد. وقتي از دنيا رفت همه دارايي‌هاي مادي او را مي‌شد در يك ساک دستي کوچک جاي داد. او براي رهايي انسان‌ها بر استقلال، خودسازي و پرهيز از هواهاي نفساني تکیه داشت و بر اين باور بود که استقلال به انسان‌ها قدرت مي‌بخشد و وابستگي آنها را دچار ضعف مي‌کند. در نگاه گاندي، انسان آزادي خود را زماني از دست مي‌دهد که دچار ضعف باشد، زيرا نيروي استعمارگر، نيروي مستبد و هرگونه نيروي استثمارگر، براساس همکاري داوطلبانه يا اجباري استثمارشونده است که دوام مي‌يابد. از اين رو مي‌کوشيد تا انسان‌ها اعتماد به نفس و عزت نفس خود را بازيابند و از اسارت‌هاي مختلفي که آنها را دچار سستي و پستي مي‌کنند، رها شوند.

مصطفي رحيمي در مقاله‌اي با نام «درباره ديکتاتوري» که در سال 1347 نوشته، به همين نکته مهم مي‌پردازد. رحيمي مي‌نويسد: «مشکلات وقتي حل ميشود که توده مردم قدرت پيدا کنند، يعني صاحب شخصيت انساني شوند. مسلم بدانيد که در چنين جامعه‌اي ديکتاتوري فردي (يا جمعي محدود) محال خواهد بود... ملتي که به قهرمان نياز دارد، خودداري رشد کافي نيست و قهرمانان براي اينکه چنين نيازي را جاويدان کنند از رشد فکري و روي مردمان پيشگيري مي‌کنند.»³ و باز در کتاب «تراژدي قدرت در شاهنامه» مي‌نويسد: «قدرت دو رو دارد: يکسو کسي که مي‌خواهد اراده خود را با زور بر مردم تحميل کند و ديگر سو مردمانند که اين تحميل را مي‌پذيرند. يکسو سلطه‌جويي است و سوي ديگر اطاعت و تسليم. اين دو از هم جدائي‌ناپذيرند... تسليم‌طلبان نيز قدرت‌طلبند، منتها از جنبه منفي امر. يعني با گذشتن از آزادي

خود، اختیار خویش را به دست قدرت طلب می‌دهند و می‌پندارند که قدرت او قدرت ایشان است. اگر توده‌های آلمانی در زمان هیتلر به سهولت فریب خوردند، علت آن بود که با فریادهای هیستریک «هایل هیتلر» در چنین توهمی می‌زیستند... ظریفی گفته است: «دیکتاتور نمی‌تواند جز بر دیکتاتورها مسلط شود.»، یعنی جز بر آنها که داوطلبانه از آزادی خویش گذشته‌اند.»⁴

انفعال یا مقاومت فعالانه؟

گاندی چنانکه در زندگینامه خود نوشت او می‌خوانیم، در مسیر خودسازی، ساده‌زیستی و ترک عادت‌ها و رفتارهای ناپسند همواره بسیار جدی بود و مهم اینکه آنچه می‌آموخت و برای بهسازی خویش سودمند می‌دید، بدون درنگ در زندگی به کار می‌بست. او نشان داد که هر کس می‌تواند بهتر از آنچه هست باشد. مطالعه سیر زندگی او و اندیشیدن درباره راهی که با عشق و ایمان پیمود، یادآور سخنی از آندره کنت-اسپونویل است: «انسان با فضیلت زاده نمی‌شود؛ با فضیلت می‌شود. چگونه؟ از راه آموزش، از راه ادب، از راه اخلاق، از راه عشق.»⁵

با این حال، وقتی سخن از گاندی به میان می‌آید، برخی نیز او را شخصیتی خیالی، در جهان افسانه‌ها و قصه‌ها و جایی خارج یا دور از واقعیت تصور می‌کنند. گویی، پایبندی به حقیقت و عدم خشونت، جایی در زندگی، سیاست و دنیا ندارند. در حالی که این دو اصل را گاندی نه فقط در سیاست به کار بست و نتیجه گرفت، بلکه براساس آنها زندگی نیک و ارزشمندی برای خود و دوستداران و جویندگان حقیقت آفرید.

گاندی، وسیله و هدف را جدا از هم نمی‌پنداشت و برای رسیدن به هدفی پاک استفاده از وسیله‌ای ناپاک را مجاز نمی‌دانست. اما برخی عدم خشونت را نشانه ترس او و سلاح انسان‌های ضعیف می‌خواندند و او را خالی از شهامت جلوه می‌دادند ولی او بخشیدن و چشم‌پوشی از انتقام را نشانه شهامت می‌دانست، نه خشونت‌ورزی را. او می‌گفت: «هر چیزی از کم‌دلی و ترسوئی بهتر است، چراکه ترس، خشونت مضاعف است.»⁶ سیر زندگی و مبارزه گاندی، از زمانی که در آفریقای جنوبی بود تا زمانی که به هند بازگشت و راهنمای جنبشی بزرگ شد، نشان می‌دهد که او شخصیتی شجاع، عمل‌گرا و قدرتمند بود. او را بارها کتک زدند، تحقیر کردند، زیر فشارهای مختلف قرار دادند و به زندان افکندند اما محکم ایستاد و باور داشت که «تنها حقیقت و راستی است که ناراستی را از میان می‌برد، عشق است که خشم را زائل می‌کند و تحمل داوطلبانه رنج است که خشونت را محو می‌سازد... عدم خشونت باید بخش

جدایی‌ناپذیر وجود ما شود. اگر خشم به کلی از دل ما زدوده نشود، تفاوت ما با کسانی که بر ما ستم می‌کنند چیست؟ خشم ممکن است يك نفر را به صدور دستور تیراندازی وادارد، دیگری را به به‌کاربردن الفاظ تند و ناسزاگویی بکشاند و فرد دیگری را به استفاده از باتوم ناگزیر سازد. ریشه همه این اعمال یکسان است و ماهیتا فرقی با هم ندارند. فقط زمانی که خود را از احساس خشم و پروردن آن در دل ناتوان دیدید، می‌توانید ادعای به دور افکندن خشونت یا انتظار مصون ماندن از چنین احساسی را تا به آخر داشته باشید.»⁷

برخی نیز عدم خشونت را مساوی با انفعال و حتی همکاری با نیروهای ستمگر جلوه می‌دهند که این نیز برآمده از ناآگاهی است. در مبارزه و مقاومتی که گاندي تعریف می‌کرد، اصل بر این بود که مردم بدون خشونت از همکاری با حکومت کناره‌گیری کنند. بر پایه این اصل، در نتیجه، حکومتی که نیروی انسانی در اختیار نداشته باشد به‌گونه‌ای مانند فرمانده بدون سرباز است. این اصل نه فقط در هند به اجرا درآمد و درخشید بلکه برای نمونه، اثری شگفت‌انگیز در مبارزه با تبعیض نژادی در آمریکا و همچنین آزادی‌سازی‌های 1989 در اروپا داشت. خشونت‌پرهیزی به معنای گوشه‌نشینی و انزواگزینی و کاری در قد و قامت ضعیفان و ترسوها نیست. عدم خشونت، نقطه مقابل ضعف است. نافرمانی مدنی، به معنای مقاومت خالی از خشم و کینه و نفرت در برابر نیروهای ستمگر، اقدامی فعال است، نه منفعلانه. اقدامی است که استمرار آن کارایی مثبت و گلوله را بی‌اثر می‌سازد و باز نکته مهم اینکه، عدم خشونت اقدامی تاکتیکی و مقطعی نیست که برای عبور از يك مرحله به مرحله دیگر در نظر گرفته شود. عدم خشونت، روشی برای زندگی است. گاندي می‌گوید: «عشق هرگز طلب نمی‌کند، همواره نثار می‌کند. همواره رنج می‌کشد، هرگز آزرده نمی‌شود، هیچ‌گاه به انتقام نمی‌اندیشد... من پی برده‌ام که در میانه ویرانی‌ها زندگی همچنان جاری است، پس دریافته‌ام که قانونی برتر از قانون ویرانی وجود دارد... هر جا که مناقشه و ناسازگاری می‌بینید و هر جا با حریفی روبه‌رو می‌شوید، با عشق مغلوبش سازید. من با همین روش ساده، این قانون را در زندگی خود به کار بسته‌ام. البته این حرف، بدان معنی نیست که تمامی مشکلات من حل شده‌اند، بلکه فقط دریافته‌ام که این قانون عشق به مشکلاتی پاسخ داده که قانون ویرانی هرگز پاسخی به آنها نداده است.»⁸

رویاها و آرمان‌ها

جواهر لعل نهرو در نطقی رادیویی (ژانویه 1948) گفته بود: «گاندي به مناسبتی می‌گفت که بالاترین آرزوی او در زندگی این بود که

بتواند هر اشکي بر گوشه چشمي بود پاك كند. تحقق اين آرزو، البته خارج از توانايي او بود... هزاران هزار چشم در هند و در آسيا و در سراسر دنيا، اشك ريخته‌اند و شايد هرگز ميسر نشود كه بتوان اين سيل پايدارناپذير بينوايي و رنج و فقر انساني را متوقف كرد، اما سياست‌هاي ما و بحث‌هاي ما چه ارزشي خواهند داشت، اگر چنين هدي در برابر خود نداشته باشند؟»⁹ سخن نهر و ما را با زيبايي‌هاي روح پهناور گاندي آشنا مي‌كند كه همواره به آرمان‌هاي اخلاقي خود وفادار ماند، به انسان‌ها با هر نژاد، دين، باور و مليتي عشق ورزید و براي كاستن از درد و رنج آنها از هيچ كوششي دريغ نكرد. او با وجود نفوذ و قدرت فراواني كه داشت عاشقِ قدرت نشد، خود را با آرمان‌هاي خود مساوي نپنداشت و با پايبدي به حقيقت و عدم خشونت، شيوه‌هاي رايج در مبارزه و سياست را دگرگون كرد. گاندي، سرشار از عشق و ايمان مي‌گفت: «اگر به من گفته شود كه رويام هيچ‌گاه نمي‌تواند تحقق يابد، پاسخ مي‌دهم «ممکن است» و راه خويش را دنبال مي‌كنم.»¹⁰ و چنين بود كه عطري نشاط‌آور و زندگي‌ساز از خود برجاي گذاشت.

منابع:

- 1- گاندي، موهنداس كارمچاند، گاندي: سرگذشت مهاتما گاندي (داستان تجربه‌هاي من با راستي)، ترجمه مسعود برزين، تهران، نشر ثالث، 1392، ص 308
- 2- كينگ، مري، مهاتما گاندي و مارتين لوتركينگ: قدرت مبارزه عاري از خشونت، ترجمه شهرام نقش‌تبريزي، تهران، نشر ني، 1385، صص 157-158
- 3- رحيمي، مصطفي، نگاه، تهران، كتاب زمان، 1348 (چاپ پنجم، 1357)، ص 162
- 4- رحيمي، مصطفي، تراژدي قدرت در شاهنامه، تهران، انتشارات نيلوفر، 1369، ص 56
- 5- كنت-اسپونويل، آندره، رساله‌اي كوچك در باب فضيلت‌هاي بزرگ، تهران، آگه، 1384، ص 305
- 6- كينگ، مري، مهاتما گاندي و مارتين لوتركينگ: قدرت مبارزه عاري از خشونت، ترجمه شهرام نقش‌تبريزي، تهران، نشر ني، 1385، ص 141
- 7- پيشين، ص 219
- 8- پيشين، صص 176-178
- 9- اسلامي ندوشن، محمدعلي، نوشته‌هاي بيسرنوشت، تهران، يزدا، 1387، ص 219
- 10- گاندي، مهاتما، گاندي: كهن همچون كوه‌ها، گردآورنده ساروپالي

